**اصول: استصحاب، جلسه 45: شنبه 20/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم نایینی اشکالی داشتند بر استصحاب تعلیقی می‌فرمودند که شما در استصحاب امر تعلیقی چی چی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ استصحاب جعل را می‌خواهید بکنید؟ که ما در جعل شکی نداریم. شک در جعل به شک در نسخ برمی‌گردد و ما در نسخ حکم شک نداریم. اگر در مجعول می‌خواهید استصحاب جاری کنید مجعول تحققش به تحقق جمیع اجزاء موضوع هست. حتی غلیان در مثال ما که جزئی از اجزاء موضوع حرمت هست تحقق پیدا نکند حرمت به مرحلۀ مجعول نمی‌رسد. اگر ملازمۀ بین غلیان و حرمت را می‌خواهید استصحاب کنید این ملازمه امری عقلی است نه امری شرعی. خب به این شکل اشکال طرح شده. به این اشکال در کلام مرحوم آقای عراقی پاسخ داده شده که ملازمه ولو شرعی نیست ولی ملازمه از جعل که شرعی هست انتزاع می‌شود. همین که منشاء انتزاع یک شیء شرعی باشد کافی هست برای این‌که آن شیء اختیارش در اختیار سلطان باشد. در اختیار قانونگذار باشد و شارع باشد. و بنابراین شرعی بودن شرط نیست، این است که امر جعل و وضع شیء، ایجاد و اعدام شیء، در اختیار مولیٰ بودن کفایت می‌کند و ملازمه به این شکل هست. مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که این اشکال به این شکلی که، به این مقداری که در تقریب کلام مرحوم نایینی گفته شده اشکال برای پاسخ به آن کافی است، ولی اصل اشکال این است که اشکال را باید به یک شکل دیگری کلام مرحوم آقای نایینی را طرح کنیم که دیگر این اشکال نمی‌تواند پاسخ آن باشد. آن این است که اساساً این که ما می‌گوییم استصحاب امرش شرعی است، این خودش وجهی ندارد. استصحاب این‌که ما می‌گوییم شرعی است از این بابت است که استصحاب باید اثر عملی داشته باشد، مربوط به موضوع تعزیر و تنجیز باشد. موضوع تعزیر و تنجیز باشد در حالی که ملازمه موضوع تعزیر و تنجیز نیست. شما از ملازمۀ بین غلیان و حرمت می‌خواهید حرمت چی را اثبات کنید؟ می‌خواهید مستقیماً تنجیز و تعزیر اثبات کنید؟ ملازمه موضوع برای تنجیز و تعزیر نیست. می‌خواهید اثبات کنید که حکم در فرض غلیان فعلی هست یعنی ملازمه را با تحقق موضوع کنار هم می‌گذارید؟ نتیجه می‌گیرید تحقق جزا را؟ خب این اصل مثبت است. این‌که ما بخواهیم جزاء را نتیجه بگیریم از ملازمه و تحقق موضوع، این اصل مثبت هست و نمی‌شود این را اثبات کرد. خب این اشکالی هست که مرحوم آقای صدر مطرح کرده بعد وارد یک بحث دیگر می‌شوند، من آن بحث دیگر را بعداً واردش می‌شوم. اینجا یک نکته‌ای را مرحوم شهید صدر در آخر آخر این بحث‌ها مطرح کرده، من فکر می‌کنم آن نکته را همینجا طرح کنیم بهتر باشد. شهید صدر در آخر این بحث این بحث را مطرح می‌کنند که یک اشکالی در مقام وجود دارد در جریان استصحاب که ربطی به اشکال محقق نایینی ندارد. و این اشکال به تمام تقریبات استصحاب جاری است حتی تقریبی که ما قائل شدیم و تفصیلی در جریان استصحاب قائل شدیم. خب آن اشکال این هست که آیا، این اشکال شبیه همین اشکالی هست که در اینجا ایشان وارد کرده. شبیه همین اشکال وارد کرده و آن اشکال این هست، تعبیر ایشان این هست شما با این استصحاب قضیۀ تعلیقیه می‌خواهید چی را اثبات کنید؟ می‌خواهید مستقیماً تنجیز و تعزیر را اثبات کنید؟ این قضیۀ تعلیقیه موضوع تنجیز و تعزیر نیست. می‌خواهید با آن فعلیت بعد از تحقق شرط را اثبات کنید؟ که آن مثبت هست. و خب این اصل اشکال. عین همین اشکالی که اینجا مطرح می‌کنند. بعد ایشان اینجا یک نقضی را مطرح می‌کند، بعد در مقام پاسخ اشکال یک نکاتی را ذکر می‌کند که من الآن آن نکات را نمی‌خواهم مطرح کنم چون وابسته به بعضی از بحث‌های گذشته است، ولی یک نکته‌ای را ایشان آنجا متذکر شده من تکه‌ام روی آن نکته است. ایشان می‌گویند ممکن است ما بگوییم که این اشکال اگر وارد باشد در مورد استصحاب بقای جعل هم می‌آید. چون استصحاب بقای جعل شما از بقای جعل چی می‌خواهید اثبات کنید؟ خود جعل را می‌خواهید اثبات بکنید؟ جعل که موضوع حکم عقل به لزوم امتثال نیست. مجعول را می‌خواهید اثبات کنید، استصحاب جعل برای اثبات تحقق مجعول عند تحقق الشرط مثبت است. عین همین بیانی که اینجا هست در استصحاب بقای جعل هم می‌آید، بنابراین چطور این اشکال را فقط نسبت به استصحاب بقای ملازمه مطرح می‌کنید. استصحاب بقای جعل را درش این اشکال را مطرح نمی‌فرمایید. خب این اشکالی هست که اینجا مطرح شده. ایشان در پاسخ می‌فرمایند که این اشکال به نظر می‌رسد در مبنای متعارف قوم اشکال صحیحی است و نقض صحیحی است. اگر ما مرتبۀ دیگری به نام مرتبۀ مجعول تصویر بکنیم، خب اثبات این مرحلۀ مجعول به استصحاب جعل منضماً به تحقق خارجی موضوع مثبت است. ولی نه، ما مبنایمان این هست که اصلاً مجعول یک وجود حقیقی ندارد. مجعول همان جعل هست با توضیحاتی که ایشان می‌دهند. جعل یک موقعی به نحو، به حمل شایع ملاحظه می‌شود جعل است و به حمل اوّلی ملاحظه می‌شود مجعول است و با آن توضیحاتی که ایشان در جای خود مطرح می‌فرمایند که الآن در مقام بیان توضیحش نیستم. بنابراین مجعول تحققی ورای جعل ندارد، اینجور نیست که بعد از این‌که موضوع در خارج تحقق پیدا کرد یک چیزی به نام مجعول تحقق پیدا می‌کند. پس بنابراین حالا موضوع حکم عقل به لزوم امتثال چی است؟ ایشان می‌گوید موضوع حکم عقل به لزوم امتثال مرکب است از جعل و تحقق موضوع خارجاً. دو جزئی است. جعل به علاوۀ تحقق موضوع خارجاً موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. پس بنابراین هم ما می‌توانیم در مورد جعل استصحاب کنیم، هم در مورد تحقق الموضوع خارجاً می‌توانیم استصحاب کنیم. یا عدم تحقق الموضوع خارجاً. یا در مورد جعل یا عدم جعل. چون ما می‌توانیم تمام الموضوع را استصحاب کنیم، می‌توانیم جزء الموضوع را، نفیاً او اثباتاً استصحاب کنیم. بنابراین این مطلبی که ایشان می‌گوید مطلب ناتمامی است. این یعن ا ین اشکالی که هست بنابر مبنای ما که موضوع حکم عقل را به لزوم امتثال جعل به علاوۀ تحقق الموضوع خارجا می‌دانیم این نقض وارد نیست. خب این بیان شهید صدر.

ما عرض کردیم که نه مجعول غیر از جعل است. ولی مجعول با خود جعل محقق می‌شود.

شاگرد: نقض ؟؟؟ ۱۲:۱۵ نقض وارد است نه اشکال مرحوم نایینی وارد است، استصحاب ؟؟؟ هم جاری است

استاد: نه، با آن تفصیلی که ایشان قائل شدند دیگر. ایشان می‌گویند نقض وارد نیست بنابراین وقتی نقض وارد نیست بین ملازمه و بقای جعل فرق است. این‌که ما از ملازمه بخواهیم تحقق جزاء عند تحقق شرط را نتیجه بگیریم این مثبت است. ولی ما از جعل تحقق المجعول عند تحقق الشرط را نمی‌خواهیم نتیجه بگیریم، خود جعل به علاوۀ تحقق الشرط خارجاً این دو تا موضوع حکم عقل است به لزوم امتثال. موضوع حکم عقل به لزوم امتثال یک چیزی به نام مجعول نیست. اگر چیزی به نام مجعول بود ما می‌خواستیم با جعل و تحقق الموضوع خارجاً آن مجعول را اثبات کنیم تا موضوع حکم عقل به لزوم امتثال اثبات شده باشد این مثبت است. شما در آنجوری که می‌خواهید استصحاب ملازمه را بکنید، استصحاب ملازمه برای این هست که تحقق الجزاء عند تحقق الشرط را اثبات کنید. خب این درست نیست. ولی ما در باب مجعول هم و استصحاب جعل را هم این را اثبات کنیم. می‌خواهیم این را اثبات کنیم که خود جعل وجود دارد. جعل وقتی وجود داشت، تحقق الموضوع خارجاً هم وجود داشت حکم عقل به لزوم امتثال می‌آید. این بیان شهید صدر.

عرض ما این هست که نه، مجعول نفس جعل نیست، مجعول عنوان انتزاعی هست که از جعل انتزاع می‌شود. عنوان انتزاعی هست که از جعل انتزاع می‌شود، وجود منحاذی از جعل ندارد ولی لازم نیست وجود منحاذ داشته باشد. مجعول چیز دیگری هست با توضیحاتی که در جلسات قبل دادیم. پس بنابراین، این‌که ما تصور بکنیم که، و آن هم که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال مجعول است، نه جعل به علاوۀ تحقق الموضوع خارجاً، نه. جعل سبب می‌شود که در زمانی که موضوع خارجاً تحقق پیدا کند آن عنوان انتزاعی محقق شود. تحقق عنوان انتزاعی متوقف است بر جعل و تحقق موضوع خارجاً. آن را در جلسات قبل در موردش مفصل توضیح دادیم که رابطۀ جعل و مجعول به چه شکلی است؟ بنابراین ما اگر عنوان جعل را، اگر واقعاً این اشکال واقعاً وارد است، اگر نتوانیم با جعل مجعول را اثبات کنیم، ما نمی‌توانیم مثبت است. حالا این مثبت را چگونه باید پاسخ داد؟ این را صبر کنید ما در مورد پاسخش صحبت می‌کنیم. این را زودتر من مطرح کردم به دلیل این‌که بحث‌های آینده اثرگذار هست در تبیین نحوۀ پاسخگویی به این اشکال. این اشکال را در نظر داشته باشید تا بیاییم ادامۀ بحث شهید صدر.

شهید صدر بعد از این‌که کلام مرحوم آقاضیاء را ذکر می‌کنند که مرحوم آقاضیاء قائل هستند که استصحاب بقای ملازمه اشکالی ندارد چون این مطلبی را که شما می‌گویید حتماً باید مستصحب ما امر شرعی باشد، مستصحب ما لازم نیست امر شرعی باشد بلکه همین مقدار که مستصحب ما اختیارش به دست مولیٰ باشد کفایت می‌کند و ملازمه اختیارش به دست مولاست. بعد از این‌که این مطلب را ذکر می‌کنند ایشان اینجوری می‌فرمایند که بعد پاسخی که خودشان می‌دهند که استصحاب لازم نیست اصلاً اصل اشکال را باید به این شکل مطرح نکنیم که مستصحب باید تحت اختیار مولیٰ باشد. باید مستصحب به اصل عملی، به نتیجۀ عملی بیانجامد. استصحاب باید نتیجۀ عملی داشته باشد، بنابراین ما باید موضوع تعزیر و تنجیز را اثبات کنیم تا تعزیر و تنجیز بر استصحاب ما بار بشود. اشکال را به این شکل مطرح می‌کنند که اشکال مرحوم نایینی در واقع بازگشت می‌کند به این بیان که شما می‌خواهید چی را استصحاب کنید؟ استصحاب جعل، سه چیز اینجا داریم، جعل، مجعول، ملازمه. استصحاب جعل که ما شک در جعل نداریم. استصحاب مجعول، مجعول تا همۀ اجزائش تحقق، اجزای موضوعش تحقق پیدا نکند تحقق ندارد. استصحاب ملازمه، استصحاب ملازمه خودش فایده بخش نیست، می‌خواهید با ملازمه اثبات کنید که در فرض تحقق موضوع مجعول فعلی است این اصل مثبت است. اشکال را که این شکل طرح می‌کند. می‌گویند که مرحوم آقا ضیاء می‌فرمایند که این اشکال بنابر مبانی مختلفی که در جعل استصحاب هست جاری است مگر بر مبنای جعل حکم مماثل. اگر کسی در استصحاب قائل به جعل حکم مماثل باشد. البته جعل حکم مماثل اختصاص به استصحاب ندارد در کل احکام ظاهریه یک مبنا این هست که حکم ظاهری اصلاً به معنای حکم مماثل است که آن را در استصحاب هم پیاده کردند. اگر ما در استصحاب قائل به جعل حکم مماثل باشیم این اشکال پیش نمی‌آید. چون بنابر مبنای جعل حکم مماثل ما می‌گوییم که درست است که اینجا ما یک ملازمۀ ظاهریه‌ای مماثل ملازمۀ واقعیه درست می‌کنیم. ملازمۀ ظاهریه چون خودش ابتداءً مستحیل جعل بشود و ایجاد بشود چون اصلاً ملازمه یک امر واقعی هست، یک امر تکوینی هست. به خاطر همین حالا ملازمه چه واقعی باشد چه ظاهری باشد ایجاد خود ملازمه در عالم تشریع صحیح نیست بازگشت می‌کند به جعل منشاء انتزاعش. ملازمه‌ای که در خارج تحقق پیدا می‌کند به آن جعلی که منشاء می‌شود که این ملازمه را ایجاد کند باز می‌گردد. اگر ملازمه بخواهیم واقعاً ایجاد بشود باید آن جعل به آن مصابۀ یک حکم واقعی را ایجاد کنیم. اگر می‌خواهیم ملازمه بما انه حکم ظاهری ایجاد کنیم، باید جعل به مصابۀ حکم ظاهری را ایجاد کنیم. بنابراین از استصحاب ملازمه کشف می‌کنیم یک جعل ظاهری اینجا وجود دارد. و آن که موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال همین جعل هست، اعم از این‌که جعل واقعی باشد یا جعل ظاهری باشد. جعل ظاهری هم موضوع حکم عقل هست به لزوم امتثال. این اصل مطلبی که هست. بنابراین ما وقتی ملازمۀ بین غلیان و حرمت زبیب را اثبات می‌کنیم ظاهراً یعنی حکم ظاهری که شارع در اینجا جعل کرده را اثبات می‌کنیم، اینجا لوازم الاستصحاب است، نه لوازم المستصحب. مشکل اصل مثبت در جایی هست که ما می‌خواهیم لوازم مستصحب را اثبات کنیم. ولی جایی که لوازم الاستصحاب باشد مشکلی ندارد. این ما حصل فرمایش مرحوم آقا ضیاء.

مرحوم آقای صدر اینجا می‌فرمایند که بنابر تحقیق هیچ فرقی بین مبنای جعل حکم مماثل و دیگر مبانی نیست. اشکال مثبتیت حتی بنابر فرض جعل حکم مماثل هم می‌آید. چطور؟ ایشان می‌فرماید که اصل مشکل استصحاب با لا تنقض الیقین بالشک، دلیل اصلی‌اش لا تنقض الیقین بالشک است دیگر. این لا تنقض الیقین بالشک معنای ابتدایی‌اش نقض حقیقی و تکوینی یقین به شک است. نقض حقیقی و تکوینی یقین به شک که امکان‌پذیر نیست. چون نمی‌شود که یقین ما به معنای واقعی‌اش با شک مرتفع شده اصلاً دیگر موجود نیست دیگر ما بخواهیم بگوییم که شما نقضش نکن. خب وقتی شک آمد یقین پریده. پس بنابراین مراد از لا تنقض الیقین بالشک این هست که آثار یقین را عملاً اثر عملی یقین را با شک برطرف نکن. یعنی همان اثری که یقین داشت، همان اثر را الآن هم بار کن، که فرض این هست که ما در واقع می‌خواهیم اثر مستصحب را بار کنیم. مثلاً استصحاب برای این است دیگر. خب در جایی که مستصحب ما خودش اثر نداشته باشد اصلاً لا تنقض این مورد را نمی‌گیرد تا بعد ما بخواهیم بعد از گرفتن اثر استصحاب را بار کنیم. اوّل شما اثبات کنید این مورد را می‌گیرد، اگر مورد را گرفت بعد آثار استصحاب را بار کنید. بحث این است که لا تنقض الیقین بالشک می‌گوید در جایی که مستصحب شما اثر داشته باشد یقینش را بار کن. و الا اگر این، حالا این را من دارم عرض می‌کنم، اگر این بیان شما صحیح باشد اصلاً مشکل اصل مثبت در همه جا حل می‌شود، اینجوری. ما می‌گوییم اطلاق لا تنقض الیقین بالشک مواردی را که خود مستصحب اثر نداشته باشد را شامل می‌شود. چون خود مستصحب اثر ندارد بالملازمه کشف می‌کنیم که می‌خواهد اثر لازمه‌اش را بار کند. اثر ملزومش را بار کند. آن اثر خودش وقتی خودش اثر ندارد و فرض این هست که دلیل استصحاب مواردی را که خود مستصحب اثر ندارد را شامل می‌شود، این معنایش این است که اثر لازمه‌اش را می‌خواهد بار کند. و منهنا یظهر حالا این نکته را هم ضمیمه بکنم ببینید آقایان می‌گویند اگر استصحاب دلیلش به اطلاق نبود نسبت به موردی که مستصحب ما اثر دار نیست. اصلاً یک موردی که مستصحب ما اثردار نیست بالنصوصیت آن مورد را استصحاب گفته بود جاری می‌شود. که نشود آن مورد را از تحتش خارج کنیم. اصلاً مورد استصحاب، موردی بود که یقین مستصحب ما اثر نداشته باشد، فقط مختص به آن مورد بود. اینها می‌گفتند به دلالت اقتضاء ما می‌فهمیدیم که این‌که گفته لا تنقض الیقین بالشک معنایش این نیست که اثر خود مستصحب را با شک برطرف کن. بلکه مراد این هست اثر آن شیءای که مربوط به مستصحب هست، لازمه، ملزوم، آنها، اثر آنها را بار کن. چرا شما اصل مثبت را می‌گویید جاری نیست؟ می‌خواهید بگویید ظهور دلیل این هست که اثر خود مستصحب را بار کن. این ظهور دلیل باعث می‌شود در جایی که خود مستصحب اثر نداشته باشد از تحت اطلاق خارج باشد. پس بنابراین در ما نحن فیه که ملازمه اثر ندارد استصحاب ملازمه از تحت اطلاق دلیل استصحاب خارج است، داخل دلیل استصحاب نیست که شما بگویید که ما چون نمی‌شود مستصحب ما حکم ظاهری، یعنی ملازم یک امر واقعی هست بدون تحقق منشاء انتزاع نمی‌تواند ملازمۀ ظاهریۀ تحقق داشته باشد، بازگشت می‌کند به اثبات آن منشاء انتزاع. خب شما اوّل اثبات کنید که دلیل استصحاب ملازمه را می‌گیرد تا بعد آن منشاء انتزاعش را اثبات کنید. فانا لنا باثباته. اصلاً مشکل اصل مثبت یک مشکل اثباتی است. مشکل این است که ظهور دلیل این هست که رتّب اثر المستصحب عند الشک. مفاد اثباتی دلیل استصحاب این است. پس فرض این است که مستصحب ما خودش اثر دارد. ولی اگر مستصحب ما خودش اثر نداشته باشد استصحاب، دلیل استصحاب اطلاقش مورد را نمی‌گیرد، وقتی مورد را نگرفت شما چطوری می‌توانید اثر استصحاب را بار کنید؟ ثبّت العرش ثم انقش. اصل اطلاق دلیل استصحاب را نسبت به مورد اثبات کن تا اثر استصحاب را بخواهی بار کنی. اطلاق دلیل استصحاب نسبت به این مورد مثبت است. این ماحصل اشکال مرحوم آقای صدر.

شاگرد: این دلالت اقتضاء خود استصحاب را اثردار می‌کند؟

استاد: نه نه، خود استصحاب اثردار، اگر استصحاب جاری باشد باید استصحاب اثردار باشد. به شرطی که استصحاب جاری باشد، اگر استصحاب جاری باشد.

من یک نکته‌ای می‌خواهم اینجا یادآوری کنم، آن نکته این است که ببینید لا تنقض الیقین بالشک ما یک اطلاقی متعلّق دارد، یک مفادی لا تنقض دارد. خب لا تنقض را ما می‌گوییم که لا تنقض یعنی نقض عملی. نقض عملی را هم می‌گوییم ظهور دلیل نقض عملی این هست که اثر مستصحب را بار کردن. با توجه به این‌که نقض تکوینی تحت اختیار مکلّف نیست و مراد نقض تکوینی نیست، مراد نقض عملی است، یعنی آن عملی را که مستصحب در زمان یقین داشت آن عمل را در زمان شک شما اجرا کن و بار کن.

یک مفادی هیئت جمله دارد در نهی دارد، یک مفادی هم ماده دارد. یک اطلاقی هم آن ماده دارد. یک بحث این هست که مرحوم شیخ انصاری یک کلامی دارند، می‌گویند جایی که هیئت ما مضیّق باشد تضییق هیئت مقدم است بر اطلاق ماده. بعد ایشان اینجور مثال می‌زنند، می‌گویند لا تضرب احدا. می‌گویند احد هم ذوی العقول را شامل می‌شود هم غیر ذوی العقول را. ولی لا تضرب، کلمۀ ضرب به معنای حرکتی هست که طرف را آزار می‌دهد، ضرب درش مولم بودن خوابیده. مولم بودن در مورد آن ضربی، آخر یک موقعی ضرب شما دست به دیوار می‌زنید آن زدن، آن مراد از زدن این نیست. زدن مراد زدن در جایی که به معنای ایجاد ایلام هست، آن زدن. زدنی که به معنای ضرب مولم هست آن ضرب مولم اختصاص دارد به جایی که متعلّقش از ذوی العقول باشد. مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید که اطلاق متعلّق با توجه به مضیّق بودن آن حکم، آن هیئت دیگر شکل نمی‌گیرد. تضییق، این‌که در بحث لا تنقض الیقین بالشک همین بحث را می‌آورد، ایشان می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک چون کلمۀ نقض اختصاص دارد به مواردی که باید مقتضی داشته باشد آن متیقن، بنابراین اطلاق یقین و شک باعث، شکسته می‌شود. ایشان این بحث را در بحث که آیا استصحاب اختصاص دارد به موارد شک در مانع یا در موارد شک در مقتضی هم جاری می‌شود خب بیانی دارند می‌گویند نقض اختصاص دارد به موارد مانع و در موارد شک در مقتضی نقض معنا ندارد، پس بنابراین ادلۀ استصحاب آن را مقتضی به موارد شک در مانع یا رافع می‌گیرند. خب شبیه آن بیان را ممکن است ما در همینجا پیاده کنیم، بگوییم لا تنقض معنای اوّلیه‌اش نقض تکوینی است. از آن معنای اوّلیه‌اش که رفع ید کردیم نقض تکوینی یعنی نقض عملی. نقض عملی ظاهرش نقض عملی خود شیء است. یعنی ترتیب اثر عملی خود مستصحب هست. این اطلاقی که برای متعلّق شکل می‌گیرد این اطلاق با توجه به تضییق لا تنقض شکسته می‌شود. این تقریب.

ولی به نظر ما اصل این مطلب ناتمام است. این مطلبی که مرحوم شیخ می‌فرماید که اطلاق متعلّق با تقیید فعل از بین می‌رود درست نیست، نه باید دید کدامش ظهور قوی‌تری دارند. ممکن است ظهور اطلاقی متعلّق در شمولش نسبت به یک فردی اینقدر قوی باشد که این باعث می‌شود که ما آن متعلّق را به اطلاق خودش باقی بگذاریم در آن شیء تصرّف کنیم. خب این را داشته باشید. ما در ما نحن فیه این‌که در مواردی که خود شیء اثر ندارد و اثر مربوط به لازمه‌اش هست یا ملزومش هست، بگوییم متعلّق لا تنقض الیقین بالشک این موارد را هم شامل می‌شود، ظهور قوی‌ای ندارد. آن یک فردهای نادر است، متعارفاً مواردی که استصحاب هست خود مستصحب اثر دارد. حالا شما یک مورد خاصی را که مستصحب اثر ندارد آن مورد را می‌خواهید پیدا کنید، حکم را نسبت به آن مورد سریان بدهید، نه اطلاق متعلّق حکم نسبت به مواردی که لا اثر للمستصحب و انما الاثر للازم او ملزومه، اطلاقش اینقدر قوی نیست، فرض خیلی نادر غیر قابل توجه هست و بنابراین به نظر می‌رسد که اطلاق آن دلیل، یعنی متعلّق آنجا شکل نمی‌گیرد با توجه به تضییقی که در ناحیۀ لا تنقض وجود دارد. اما این را توجه بفرمایید. در جایی که ما می‌خواهیم استصحاب جعل کنیم. در استصحاب جعل چون استصحاب جعل یک چیز روشن شارع هست. کار روشن شارع هست. و استصحاب بقای جعل روشن است به نظر می‌رسد که شمول دلیل استصحاب نسبت به استصحاب جعل خیلی روشن است. در مورد جعل ولو این‌که اثر مال آن فعلیت باشد، مال آن مجعول باشد، ولی استصحاب جعل یک استصحاب روشن، در جایی که ما شک می‌کنیم که نسخ صورت گرفته یا نسخ صورت نگرفته. حالا ما بعضی از استصحاب‌های عدم جعل و امثال اینها که آقای خویی قائل بودند می‌گفتیم آنها استصحاب‌های عرفی نیست اصلاً به ذهن عرف متعارف آنها نمی‌آید. ولی استصحاب، نمی‌دانیم این جعل شما هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست. این‌که بخواهیم ادلۀ استصحاب را نسبت به استصحاب بقای جعل جاری ندانیم این عرف زیر بارش نمی‌رود. این یک مثال روشن استصحاب هست، در نتیجه ولو استصحاب جعل مثبت باشد، این جاری می‌داند. یا به این خاطر که می‌گوید که اثر المجعول اثر الجعل، این شکلی قائل هست که این اثر مجعول را اثر جعل می‌داند.

شاگرد: در کل عدم حدوث نسخ را چرا؟ می‌گوید نسخ یک امر حادث است، اصل عدم حدوث است. نسخ حادث است دیگر.

استاد: نه، نه استصحاب. حالا نسخ را استصحاب کند.

شاگرد: اصل عدم حدوث است.

استاد: حالا چه فایده‌ای دارد؟ خود نسخ که موضوع اثر نیست.

شاگرد: ؟؟؟ حادث نشده باشد همان جعل سابق است.

استاد: تکویناً موجود است. اثر تکوینی‌اش را می‌خواهید بار کنید، اثر تکوینی چه فایده‌ای دارد؟ اگر نسخ نباشد آن شیء سابق تکویناً موجود است نه تشریعاً. بقای تکوینی آن جعل سابق به عدم نسخ است، فایده‌ای ندارد که استصحاب کنید. یعنی عین همان است، هیچ فرقی ندارد، استصحاب عدم النسخ یا استصحاب بقاء الجعل اینها یکی‌اند. چون آن بقای حکمی جعل هم که ما گفتیم بقای حکم واقعی که نیست، بقای حکمی است. بقای حکمی‌اش هم به عدم النسخ است. دو تا عین هم هست، استصحاب بقا الجعل با استصحاب عدم النسخ یکی است، چون اینها اصلاً بقای جعل بقای حکمی است به عدم النسخ است. غرضم این هست آن نقضی که اینجا ما مطرح می‌کردیم، آن اشکالی که مرحوم شهید صدر مطرح می‌کردند آن اشکال شهید صدر با توجه به این نکته‌ای که می‌گویم پاسخ داده می‌شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان